

خاورمیانه و نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد

حمید احمدی*

استاد گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۸/۱/۲۹ - تاریخ تصویب: ۸۸/۲/۲۲)

چکیده:

این پژوهش جایگاه خاورمیانه در نظام بین‌الملل را پس از جنگ سرد مورد بررسی قرار می‌دهد. نویسنده ضمن تحلیل دیدگاه‌های گوناگون در باره خاورمیانه، به نظریه‌های مختلف در باره ماهیت نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد می‌پردازد و جایگاه مناطق گوناگون جهان را در این نظام بررسی می‌کند. پیدایش یک سوپر بلوک صنعتی و موضع یکپارچه آن در برابر چالش‌های ضد نظام جهانی سرمایه داری، عمده‌ترین تحول در دوران پس از جنگ سرد می‌باشد. خاورمیانه با توجه به اهمیت استراتژیک خود، برای نظام جهانی از موقعیتی ویژه برخوردار است و هرگونه بحران و بی‌ثباتی در آن می‌تواند تأثیرات عمده بر ساختار نظام جهانی بگذارد. فرضیه اصلی پژوهش آن است که نظام جهانی پس از جنگ سرد دارای قواعد بازی خاص است که پایداری یا عدم پایداری به آن می‌تواند بر جایگاه کشورها در نظام جهانی و موضع بازیگران بزرگ نسبت به آنها تأثیر بگذارد. در این راستا، هرگونه چالش با قواعد حاکم بر نظام جهانی، به ویژه تلاش برای هم‌زدن موازنه قوای منطقه‌ای، با واکنش هماهنگ سوپر بلوک صنعتی مواجه می‌شود. نویسنده با آوردن نمونه‌های عراق و افغانستان این فرضیه را به‌آزمون می‌گذارد.

واژگان کلیدی:

نظام جهانی - موازنه قوای منطقه‌ای - سوپر بلوک صنعتی - قواعد بازی نظام جهانی - نظام جهانی سرمایه‌داری

مقدمه

خاورمیانه در سیاست‌های جهانی دو قرن گذشته جایگاهی بسیار مهم داشته است. این منطقه به عنوان پرکشمکش‌ترین ناحیه جهان کنونی، به لحاظ اهمیت استراتژیک و اقتصادی خود یکی از عمده‌ترین مراکز نفوذ ابرقدرت‌ها قلمداد می‌شده است. هدف این مقاله بررسی جایگاه خاورمیانه در نظام جهانی و سیاست بین‌المللی این منطقه در دوران پس از جنگ سرد می‌باشد. نگارنده با توجه به نوشته‌ها و دیدگاه‌های نظری موجود درباره ماهیت نظام جهانی پس از جنگ سرد، در پی آن است تا رهیافتی مناسب را برای تبیین سیاست بین‌المللی خاورمیانه در این دوران بدست دهد.

پژوهش به دو بخش اساسی تقسیم می‌شود، در بخش نخست دیدگاه‌های نظری گوناگون اخیر حول نظام بین‌المللی در دوران پس از جنگ سرد ارائه می‌شود. در بخش دوم، سیاست بین‌المللی خاورمیانه در پرتو تجربیات گذشته و تحولات نوین در دوران مذکور مورد بحث قرار می‌گیرد.

فرضیه این پژوهش، با توجه به بینش‌های نظری گوناگون مربوط به روابط بین‌المللی پس از جنگ سرد آن است که برخلاف دو دوره پیشین سیاست‌های بین‌المللی خاورمیانه (یعنی سیاست‌بازی شرق و سیاست دوران جنگ سرد)، که میان ابرقدرت‌ها رقابت وجود داشت، دوران سیاست بین‌المللی خاورمیانه پس از جنگ سرد شاهد برآمدن یک سوپر بلوک صنعتی شمالی است که تلاش می‌کند کنترل اقتصاد و فرایند سیاسی خاورمیانه را به منظور حفظ پویایی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری در دست بگیرد، و با سیاست‌های خود که دربردارنده رفتارهای دوگانه در خاورمیانه است، به قاعده‌مندی نظام جهانی دست بزند.

نگرش‌های گوناگون به مسائل خاورمیانه

اگر بخواهیم نوشته‌های مربوط به مسایل بین‌المللی یا روابط بین‌المللی خاورمیانه را به لحاظ دیدگاه‌های نویسندگان یا تکیه‌گاه نظری آنها مورد ارزیابی قرار دهیم، می‌توان چندین نگرش اصلی را در این نوشته‌ها ردیابی کرد:

۱- **نگرش تاریخی:** آثاری که مسایل و تحولات بین‌المللی و منطقه‌ای خاورمیانه را از دیدگاه تحلیل تاریخی مورد بررسی قرار داده و بر روابط دیپلماتیک و تاریخ سیاست خارجی هر کشور با توجه به اسناد و منابع موجود تاکید کرده و هر مورد تاریخی را به نوعی دارای ویژگی خاص می‌داند. بررسی روابط و سیاست خارجی کشورهای چینی، ایران، ترکیه، مصر، عربستان و... نمونه این آثار است. سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ نظیر روسیه، انگلستان، آمریکا و آلمان در برابر منطقه نیز بخشی عمده از این‌گونه مطالعات را که بر تحلیل تاریخی تأکید

می‌کند، تشکیل می‌دهد. برخی از نویسندگان این گونه آثار سعی کرده‌اند چهارچوب‌های نظری خاص مربوط به تحولات منطقه را نیز ارائه دهند، که نمونه آن اثر کارل براون نویسنده آمریکایی دوباره قوائد بازی بین‌المللی خاورمیانه است (Brown, 1984).

۲- نگرش واقع‌گرایانه: یکی از مسلط‌ترین دیدگاه‌های مربوط به سیاست‌های بین‌المللی خاورمیانه، نگاه واقع‌گرایانه به رویدادهای آن است. از این دیدگاه، بازیگران منطقه‌ای و جهانی در راستای افزایش قدرت و منافع و گسترش حوزه نفوذ خود عمل می‌کنند و کشمکش‌ها و اتحاد و ائتلاف‌های موجود منطقه نیز از همین لحاظ قابل تحلیل می‌باشد (Waltz, 1987, Hinebusch and Ehteshami, 2002). در این نگاه واقع‌گرایانه برخی بر بازیگران منطقه‌ای تاکید کرده و برخی بیشتر بر بازیگران بین‌المللی تکیه می‌کنند. دیدگاه‌های تازه‌تری نیز پیدا شده است که در آن دید منطقه‌ای و بین‌المللی را در هم ترکیب می‌کند تا بتواند فهم بیشتر از پویایی بین‌المللی خاورمیانه بدست دهد (Gerges, 1994, Tibi, 1998). برخی پژوهشگران نیز با استفاده از نظریه واقع‌گرایی نوین تلاش کرده‌اند نظم منطقه خاورمیانه عربی را تبیین کنند (Noble, 1991).

۳- نگرش تحلیل سیاست خارجی Foreign Policy Analysis: این نگاه بیشتر در راستای همان بحث واقع‌گرایی قابل طبقه‌بندی است، اما از آن جهت که بر ابعاد گوناگون سیاست خارجی و عوامل موثر بر آن تاکید می‌کند، نگاهی انتقادی بر دیدگاه واقع‌گرایانه که تنها بر دولت و ابعاد ساختاری بحث تکیه می‌کند نیز هست. نویسندگان این گونه رهیافت که تعداد آنها نیز چندان نیست، سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه‌ای را از دید سیاست خارجی مقایسه‌ای و تحلیل سیاست خارجی و دیدگاه‌های مربوط به آن همچون نظریه روزنو (Rosenau, 1969) و یا تصمیم‌گیری و نظایر آن بررسی می‌کنند. بهجت کورانی و هلال دسوقی برجسته‌ترین طرفداران این نظر هستند (Korany and Dessouki, 1984). به تازگی نیز آثار دیگری با تاکید بر این رهیافت انتشار یافته است (Hinebusch and Ehteshami, 2002).

۴- رهیافت مبنی بر نقش ایدئولوژی و هنجارها- سازنده‌گرایی: این رهیافت که در سال‌های اخیر تحت تاثیر نوشته‌های ضد ساختارگرایان اروپایی چون آنتونی گیدنز (Giddens, 1984) و دیگران (Wendt, 1987) به خاورمیانه و مطالعات آن کشیده شده است، بر نقش ارزش‌ها و هنجارها در شکل‌دهی به سیاست بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی تاکید می‌کند (Telhami, Barnett, 2002, Lynch, 1999, Barnett, 1998). ظهور جریان بنیادگرای رادیکال اسلامی و نقش‌آفرینی آن در صحنه جهانی به ویژه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ باعث محبوبیت این نگرش نیز شده است. در صحنه بین‌المللی نیز برخی آثار سال‌های دهه ۱۹۹۰ الهام‌بخش این نوع مطالعات شدند، و سیاست جهانی را در راستای تاثیر هنجارهای تمدنی و دینی و نژادی مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند (Huntington, 1993). برخی متخصصان مسایل

خاورمیانه‌ای این نگرش به ظاهر ساختارگرایانه را مورد نقد قرار داده و اعتبار چندانی برای آن قائل نشده‌اند (Halliday, 1996; Piscatori, 1993). نگرش سازنده‌گرایی به تازگی هواخواهانی در خاورمیانه و ایران نیز پیدا کرده است (ازغندی، ۱۳۸۵، حاج یوسفی ۱۳۸۴).

۵- نگرش جامعه‌شناسی تاریخی بین‌المللی Historical International Sociology : نگرش جامعه‌شناسی تاریخی که در سال‌های دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ در اعتراض و نقد به نگرش ساختارگرایانه در جامعه‌شناسی سیاسی و روابط بین‌المللی بوجود آمد، (Waltz, 1979; Wallersten, 1977) هواخواهان زیادی را در میان پژوهشگران مسایل داخلی و بین‌المللی در علوم سیاسی به طور خاص و علوم اجتماعی به طور عام پیدا کرده است. در مطالعات خاورمیانه‌ای نیز برخی پژوهشگران بر اهمیت جامعه‌شناسی تاریخی، یعنی ویژگی خاص زمان و مکان و کارگزار تاریخی در تحولات منطقه تاکید کرده‌اند (احمدی، ۱۳۷۷). نگرش جامعه‌شناسی تاریخی بین‌المللی ویژگی‌های عمده نظم سیاسی و اجتماعی، دولت، ایدئولوژی و جامعه را بویژه از بُعد پیدایش و قوام نهادهای اجتماعی، سیاسی و مذهبی قدرت مطالعه کرده و در بستر بین‌المللی آن که به پیدایش آنها بسیار کمک کرده است قرار می‌دهد. برخی از پژوهشگران برجسته مسایل منطقه‌ای و بین‌المللی خاورمیانه این رهیافت را الگوی مطالعات خود در روابط بین‌المللی خاورمیانه قرار داده‌اند (Halliday, 2005).

بدیهی است که هر یک از این رهیافت‌ها در نوع خود دارای نکات مثبت و منفی هستند، که بحث درباره آنها از گنجایش این پژوهش خارج است. در این پژوهش بر آن هستیم که سیاست‌های بین‌المللی خاورمیانه‌ای را در بستر نظام جهانی مورد بررسی قرار دهیم. تاکید نیز بیش از هر چیز به جایگاه خاورمیانه در نظام بین‌المللی در سال‌های پس از جنگ سرد است. اگر بخواهیم این پژوهش را در رابطه با نگرش‌های پنج‌گانه مورد بحث در مطالعات خاورمیانه به بحث بگذاریم، باید تاکید کنیم که نگاه واقع‌گرایانه روابط بین‌الملل و دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی بین‌المللی بیش از سایر رهیافت‌ها مورد تاکید قرار گرفته‌اند. نگاه واقع‌گرایانه را در هیچ یک از بحث‌های مربوط به سیاست‌های بین‌المللی خاورمیانه، چه آن را در چهارچوب نگرش‌های واقع‌گرایی نوین قرار دهیم و یا نظام جهانی سرمایه‌داری والرشترین، نمی‌توان نادیده گرفت.

با این همه نگاه ساختارگرایانه صرف این دو رهیافت باعث می‌شود تا تاکید بیشتری بر نگرش نوین مطالعات خاورمیانه، یعنی جامعه‌شناسی تاریخی بین‌المللی بیاندازیم، چرا که در این نگرش هم می‌توان ویژگی‌های خاص منطقه‌ای را مورد تاکید قرار داد و هم به عامل کارگزار در برابر ساختارگرایی صرف توجه کرد.

از آنجا که تحلیل سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی خاورمیانه در چند قرن اخیر بدون توجه به متغیر نظام بین‌المللی امکان‌پذیر نیست، باید برای درک پویایی و رویدادهای کنونی خاورمیانه جایگاه این منطقه را در نظام جهانی مورد بحث قرار دهیم.

سیاست بین‌المللی خاورمیانه

به جرأت می‌توان گفت که هیچ منطقه‌ای در جهان از جهت ارزش اقتصادی و استراتژیک خود به اندازه خاورمیانه برای بازیگران بزرگ اهمیت ندارد. پس از جنگ سرد نیز از اهمیت خاورمیانه نه تنها کاسته نشده بلکه بر ارزش استراتژیک و اقتصادی آن افزوده نیز شده است. در واقع می‌توان گفت که خاورمیانه به دلیل برجستگی اقتصادی و استراتژیک خود یکی از عناصر اصلی تعریف‌کننده و یا بنیادهای هستی‌شناسانه (انتولوژیک) طرح نظم نوین جهانی پس از جنگ سرد شد. هنگامی که ریچارد روزکرانس از فروپاشی اقتصاد جهانی به عنوان تهدید اصلی کنسرت نوین قدرت یا ائتلاف مرکزی نام می‌برد، (Rosecrance, 1992) این نکته به ذهن می‌آید که از دست دادن کنترل منابع نفت توسط دولت‌های طرفدار غرب و هر گونه خسارت اجتماعی به جریان صدور نفت به جهان صنعتی، یا به گفته مارتین شاو، «سوپر بلوک» صنعتی شمالی^۴ (Shaw, 1991)، باعث این فروپاشی خواهد شد.

همین سرمایه‌های استراتژیک و اقتصادی علت مداخلات غرب در خاورمیانه در بیش از دو قرن پیش (از زمان هجوم ناپلئون به مصر در ۱۷۹۷) بوده است. این جریان مداخله‌جویی در طول دو قرن گذشته همچنان استمرار داشته است. شاید با توجه به همین نکته باشد که کارل براون پژوهشگر برجسته مسایل خاورمیانه با تأکید می‌گوید که مساله شرق (The Eastern Question) از قرن هجدهم زمان به بعد ادامه داشته است. به گفته کارل براون «حتی از زمان آغاز مساله شرق، قدرت‌های بزرگ سیاست‌های خود را در قبال خاورمیانه بر این اساس استوار کرده و به آن عمل کرده‌اند که گویا خاورمیانه دارای منافع استراتژیک بزرگتری از مناطق دیگر بوده است» (Carl Brown, 1984: 258).

از زمان تهاجم ناپلئون بناپارت تا اوایل قرن بیستم، خاورمیانه شاهد یک رشته تهاجمات پی در پی غرب بوده است: هجوم به الجزایر (۱۸۳۰)، تونس (۱۸۸۳)، و مراکش (۱۹۰۶) توسط فرانسه و هجوم به یمن (۱۸۳۹)، مالت (۱۸۱۵)، قبرس (۱۸۷۸) و مصر (۱۸۸۲) توسط انگلستان (Lenczowski, 1980: 40).

اهمیت مداوم اقتصادی و استراتژیک خاورمیانه برای قدرت‌های بزرگ صنعتی پس از جنگ سرد در نوشته‌ها و بحث‌های بسیاری از پژوهشگران و فعالان خاورمیانه‌شناس بازتاب داشته است. برای نمونه، نیل مک فارلین می‌نویسد که گر چه پایان جنگ سرد به نوعی به

معنی کاهش و زوال فعالیت ابرقدرت‌ها در جهان سوم می‌باشد، اما در جهان مناطقی هست که هر ابرقدرت می‌تواند درگیری مداوم خود در آن و اختصاص منابع برای آن را توجیه نماید. جهان سوم در دوران پس از جنگ سرد، سه نوع منطقه را دربرمی‌گرفته است: ۱- مناطقی که در آن منافع عینی ابرقدرت‌ها با یکدیگر هم‌پوشی دارد (برای نمونه خاورمیانه و خلیج فارس)، ۲- مناطقی که در آن یک ابرقدرت یا ابرقدرت دیگر دارای منافع قوی نابرابر است (برای نمونه آمریکای مرکزی برای آمریکا)، و ۳- مناطقی که در آن هیچیک از ابرقدرت‌ها دارای منافع عینی مسلم نیستند (برای نمونه مناطق صحرای آفریقا).

منطقه سوم توسط همه ابرقدرت‌ها نادیده گرفته شده و منطقه دوم قلمرو یک ابرقدرت خواهد شد. گرچه جنبه ایدئولوژیک کشمکش میان ابرقدرت‌ها در منطقه نخست در حال از بین رفتن است اما هم‌پوشی منافع به معنی تداوم درگیر شدن آنها در آن است (MacFarlane, 1991: 128-31).

در حالیکه ائتلاف غرب در جنگ دوم خلیج فارس (۱۹۹۱)، سقوط طالبان در افغانستان (۲۰۰۱-۲۰۰۳)، و حمله به عراق (۲۰۰۳) بهترین نمونه‌های هم‌پوشی منافع سوپر بلوک صنعتی شمال در خاورمیانه بوده‌اند، اما این امر در تاریخ منطقه بی‌پیشینه نبوده است. تجربه گذشته نشان داده است که غرب همیشه برای تأمین و حفظ منافع خود، به شیوه‌ای متحد اقدام می‌کرده است. ائتلاف غرب علیه امپراطوری عثمانی در سال‌های دهه ۱۹۱۰ که به فروپاشی این امپراطوری انجامید، کودتای انگلیسی-آمریکایی سال ۱۹۵۳ علیه دولت ناسیونالیست ایران به رهبری محمد مصدق که بنیاد ملی شدن صنایع نفت در خاورمیانه را گذاشت، و سرانجام ائتلاف انگلستان، فرانسه و اسرائیل علیه مصر در جنگ اکتبر ۱۹۵۶ کانال سوئز، نمونه‌هایی مهم از اقدام منسجم و متحد غرب علیه خاورمیانه بوده است.

طرح «نظم نوین جهانی» که در سال‌های دهه ۱۹۹۰ مطرح شد، توجیه‌گر سیاست سوپر بلوک صنعتی شمال از جمله روسیه و ژاپن، در برابر خاورمیانه بوده است. پس از فروپاشی شوروی، چالش‌های منطقه‌ای برای امنیت و ثبات نظام بین‌المللی کنونی عمده‌ترین تهدیدات بشمار می‌آمدند. تداوم سیاست‌های نظامی‌گری ایالات متحده و متحدان آن در اروپا، به واقع برای رویارویی با خطرات نهفته در تهدیدات منطقه‌ای برای صلح و ثبات جهانی صورت گرفت. طرح نظم نوین بین‌المللی در دهه ۱۹۹۰، و نیز طرح‌های دیگری چون طرح خاورمیانه بزرگ در ۲۰۰۳ توجیه تداوم سیاست‌های کهن در برابر خاورمیانه به عنوان خطرناک‌ترین چالش منطقه‌ای برای جهان صنعتی بوده است.

ماهیت سیاست بین‌المللی پس از جنگ سرد در خاورمیانه

تمرکز و توجه فزاینده و به واقع مداخله قدرت‌های غرب در خاورمیانه پس از جنگ سرد، برای نخستین بار در طرح نظم نوین جهانی که توسط جرج بوش پدر پیشنهاد شده بازتاب یافت (Cuddy, 2001). اعلام این بحث در گرماگرم جنگ خلیج فارس اول «هم توجیهی بود برای مداخله نظامی و هم دیدگاه آمریکا برای جهان پس از جنگ سرد»: (Berman and Jentleson 1991: 93-5).

در آن دوران بوش مدعی شد: «چیزی که مطرح است تنها یک کشور کوچک و رهایی آن از اشغال نیست، اکنون یک ایده بزرگ و یک نظم نوین جهانی مطرح است، نظمی که در آن ملت‌های پراکنده جهان در یک آرمان مشترک برای تحقق آرزوهای بشری، یعنی صلح و امنیت، آزادی و قانون واقعی تلاش می‌کنند» (New York Times, 1991: A8).

تفسیرها و برداشت‌های بعدی در رسانه‌های غرب چنین به ذهن متبادر می‌کردند که در این نظم نوین جهانی، ماموریت واقعی سوپر بلوک صنعتی تحت رهبری آمریکا استقرار صلح، تشویق دموکراسی و حقوق بشر و جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی است.

با این همه، تجربیات اوایل دهه ۱۹۹۰ و پیش و پس از آن در خاورمیانه نشانگر این نکته بود که غرب در رابطه با این اصول اعلام شده براساس «معیارهای دوگانه» رفتار می‌کند. همین نکته یکی از عوامل مهم بی‌اعتمادی جوامع خاورمیانه‌ای به شیوه عملکرد غرب و مقاصد آن بوده است. واکنش سریع در برابر تهاجم عراق به کویت و بی‌توجهی به سیاست‌های اسرائیل در برابر فلسطینی‌ها در اشغال کرانه باختری و نوار غزه نشانه همین سیاست دوگانه بود.

در حالیکه ایالات متحده و متحدان غربی آن به اقدام نظامی و یا اقدام سیاسی از طریق سازمان ملل برای پایان دادن به سیاست‌های اسرائیل علیه فلسطینی‌ها و وادارسازی آن به عقب‌نشینی از کرانه باختری و نوارغزه و تاسیس یک دولت مستقل فلسطینی (حداقل براساس طرح‌های خود ایالات متحده و غرب همچون طرح نقشه راه ۲۰۰۲) دست نزده‌اند، اقدام خود برای اخراج عراق را براساس صلح و ثبات بین‌المللی توجیه کردند. توسل ناگهانی آنها به سازمان ملل نیز نشانگر همین سیاست دوگانه در منطقه خاورمیانه بوده است. به گفته نوام چامسکی آمریکا و دو متحد غربی آن یعنی انگلستان و فرانسه، به ترتیب بیشترین مقام را در آراء شورای امنیت داشته‌اند (Chomsky, 1991: 308-10).

این نوع سوءاستفاده از سازمان ملل پس از جنگ ۱۹۹۱ با عراق ادامه یافت و یکی از نمونه‌های مهم آن رد پیشنهاد پطرس غالی مدیر کل وقت سازمان ملل برای تشکیل یک «ارتش دائمی ملل» به منظور حفظ نظم بر طبق ماده ۴۳ منشور ملل متحد بود (Law, 1992: 3). در واقع شورای امنیت به نوعی ابزار اجرائی آمریکایی تبدیل شده تا برعکس. همین باعث می‌شود تا

دیدگاه رابرت کاکس نظریه پرداز منتقد روابط بین الملل که نهادهای بین المللی را ابزار دست دولت های هژمون می داند درست از کار درآمد (Cox, 1987).

سیاست معیار دوگانه در رابطه با اصول دیگر نظم نوین بین المللی، همچون اصول حقوق بشر، دموکراسی و گسترش سلاح های هسته ای دنبال شده است. در حالیکه غرب نگرانی خود را از نقض حقوق بشر در برخی کشورهای خاورمیانه چون ایران، سوریه و لیبی بیان می کند، این نکته را نادیده می گیرد که چگونه سایر کشورهای طرفدار غرب دست به اقدامات مشابه ضد حقوق بشر می زنند. در حالیکه، در جریان بحران خلیج فارس در اوایل دهه ۱۹۹۰، و پیش از آن، حکومت های غربی به شدت علیه سلاح های شیمیایی عراق و تهدید آنها برای امنیت اسرائیل و نیروهای متحد غربی واکنش نشان دادند، اما کاربرد همان نوع سلاح ها را علیه ایران و کردهای شمال عراق در جریان جنگ ایران و عراق نادیده گرفتند (Abdul Khalil, 1992:23).

بحث بسیار مهم به کارگیری معیارهای دوگانه نسبت به دولت ها و رژیم های خاورمیانه ای در رابطه با پیشبرد دموکراسی بیشتر از حقوق بشر اهمیت پیدا می کند. گرچه در بسیاری از دکترین های اعلام شده از سوی دولت های آمریکا، نظیر دکترین کندی و طرح نظم نوین جهانی جرج بوش پدر، و طرح خاورمیانه بزرگ جرج بوش پسر، مساله دموکراسی یکی از اهداف نخست ایالات متحده قلمداد می شود، اما در عمل این اصل قربانی مسایل سیاسی و بویژه امنیتی می شده است. به عبارت دیگر در تمامی این طرح ها، مسایل امنیتی موضوع دموکراسی و پیشبرد و توسعه سیاسی حتی اقتصادی را تحت الشعاع قرار داده است. همکاری های گسترده دوستانه ایالات متحده و متحدان آن با اردن و عربستان سعودی در سال های اخیر بیانگر همین نکته است که همکاری امنیتی در نظام نوین جهانی و سیاست بین المللی نوین خاورمیانه ای برای غرب بیشتر اهمیت دارد تا موضوع پیشبرد دموکراسی و جامعه مدنی.

این سیاست دوگانه در واقع خط مشی اساسی بازیگران اصلی نظام جهانی در دوران پس از جنگ سرد بوده است. هراس از روی کار آمدن رژیم های بنیادگرای اسلامی از طریق فرایندهای دموکراتیک در طول دو دهه گذشته موضع مشترک همه کشورهای غرب به طور عام و اعضاء سوپر بلوک صنعتی شمالی به طور خاص بوده است. این هراس از سوی پژوهشگران حامی سوپر بلوک نظریه پردازی و توجیه نیز نشده است. یکی از همین نظریه پردازان با تاکید بر رقابت میان نیروهای طرفدار همگرایی و تفرقه انداز در محیط نوین بین المللی، می گوید که بنیادگرایی اسلامی آنچنان نیروی تفرقه اندازی است که می خواهد بخش ویژه ای از جهان را از بقیه آن جدا کند (Gaddis, 1991).

به کارگیری سیاست معیار دوگانه تنها به مساله دمکراسی و حقوق بشر محدود نمی‌شود بلکه زمینه‌های دیگر را نیز دربرمی‌گیرد. یکی از تازه‌ترین این نمونه‌ها، بحث خطر دستیابی کشورهای غیرهسته‌ای به سلاح‌های هسته‌ای است. جنجال بر سر سیاست‌های کره شمالی و جمهوری اسلامی ایران در سال‌های اخیر در همین رابطه است. این در حالی است که سیاست کشورهای دوست و متحد آمریکا و دستیابی آنها به تکنولوژی هسته‌ای و حتی سلاح‌های هسته‌ای نادیده گرفته می‌شود. یکی از پژوهشگران آمریکایی در نقد کراتامر سیاستمدار طرفدار جرج بوش که گسترش سلاح‌های کشتار جمعی را بزرگترین خط امنیت جهانی در نظر گرفت، و از کشورهایی چون ایران، عراق و لیبی به عنوان «دولت‌های هسته‌ای» نام برد، (Krauthammer, 1990-91) نوشت که بر طبق سرویس پژوهشی کنگره آمریکا، بیشتر کشورهایی که در پی بدست آوردن سلاح‌های هسته‌ای هستند در زمره دوستان آمریکا در نظر گرفته شده‌اند (Stork; 30). سیاست غرب در برابر سلاح‌های هسته‌ای اسرائیل آشکارترین نمونه به-کارگیری معیارهای دوگانه در سیاست‌های بازیگران محوری نظام جهانی است.

خاورمیانه، سیاست بین‌الملل و قواعد بازی نوین

یکی از ویژگی‌های اساسی سیاست بین‌المللی خاورمیانه در دو دوره نخست آن، یعنی سال‌های دوران بازی بزرگ کلاسیک (۱۹۱۸-۱۷۹۷)، و دوران جنگ سرد (۱۹۹۱-۱۹۴۵) رقابت‌های استراتژیک میان بازیگران محوری نظام جهانی برای رخنه و نفوذ در این منطقه بوده است. این رقابت‌های استراتژیک در دو قرن نخست یعنی دوران مربوط به مساله شرق بر سر عثمانی و فروپاشی آن (Hinnebusch, 2003, 14-53; Cleveland, 2004, 37-56)، میان بازیگران اروپایی یعنی فرانسه، انگلستان، روسیه و گاه آلمان جریان داشت، و در دوران دوم یعنی دوره جنگ سرد و حتی پیش از آن میان دو بلوک شرق و غرب جهان سرمایه‌داری-جهان سوسیالیسم یا آمریکا و شوروی. این آرایش متقابل نیروهای محوری به بازیگران منطقه‌ای فرصت می‌داد تا از طریق اتحاد و ائتلاف و گاه بی‌طرفی بتوانند در تامین منافع و افزایش قدرت خود تا حدی موفق باشند. وجود این بازیگران رقیب و قطب‌های قدرت جهانی، به کشورهای خاورمیانه این امکان را می‌داد که با استفاده از قواعد حاکم بر بازی بین‌المللی به سیاست‌های مانور دست بزنند و با اتحاد با یکی از قدرت‌های رقیب، موجودیت خود را در برابر دشمنان و مخالفان خود تامین کنند. به همین خاطر بود که کشورهای خاورمیانه‌ای در این دو قرن به نوعی به یکی از طرف‌های درگیر سیاست‌های بین‌المللی وابسته شدند. کشورهای خاورمیانه‌ای از این طریق می‌توانستند با این کار منافع خود را نیز تامین کنند و با دشمنی تمام عیار بازیگران محوری نظام جهانی روبرو نشوند.

اما در دوران سوم سیاست بین‌المللی خاورمیانه وضع به گونه‌ای دیگر رقم خورده است. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد در ۱۹۹۱، قطب‌بندی پیشین از میان برداشته شد و جهان به لحاظ ایدئولوژیک، حداقل با توجه به ماهیت بازیگران محوری نظام جهانی، یکدست شد. اتحاد جماهیر شوروی و پیش از آن چین کمونیست راه و روش سوسیالیستی و انقلابی‌گری را کنار گذاشتند، و با ادغام در اقتصاد بازار سرمایه‌داری در یک اردوگاه قرار گرفتند. با این دگرگونی اساسی، در واقع پیش‌بینی ایمانوئل والرشتین که می‌گفت کشورهای به ظاهر سوسیالیستی چین و شوروی نیز جزئی از نظام جهانی سرمایه‌داری و در خدمت کارکرد درست آن هستند، تحقق پیدا کرد (والرشتین، ۱۹۹۳). گرچه دولت چین همچنان به لحاظ سیاسی خود را کمونیست خوانده و تن به توسعه سیاسی و دمکراسی نداده است، اما به لحاظ اقتصادی یکی از ستون‌های عمده نظام جهانی سرمایه‌داری شده است. بنابراین به لحاظ قطب‌بندی استراتژیک، در حال حاضر یک قطب اساسی وجود دارد و آن هم بلوک صنعتی واحد کشورهای پیشرفته اقتصادی و نظامی است.

با توجه به این دگرگونی‌ها می‌توان بار دیگر تاکید کرد که دیدگاه مارتین شاو درباره «سوپر بلوک صنعتی» کشورهای شمال به عنوان بازیگر اصلی نظام جهانی بیشتر از سایر مدل‌های ارائه شده در مورد شکل نظام بین‌المللی قادر به تبیین دگرگونی‌های استراتژیک و سیاسی جهانی است. در این چهارچوب، می‌توان به دیدگاه‌های ژوزف نای نیز که نظام جهانی را به یک سه لایه نظامی، اقتصادی و فرهنگی تشبیه می‌کند (Nye, 1992) توجه کرد. در این الگو، ایالات متحده آمریکا به لحاظ نظامی قدرت نخست است و رهبری جهانی را به عهده دارد. در لایه اقتصادی جهان در عین یکدست بودن به لحاظ سلطه سرمایه‌داری، از سه بلوک اقتصادی آمریکای شمالی، اروپا و شرق آسیا تشکیل شده است. در لایه سوم نیز که مساله فرهنگ اهمیت دارد، نوعی کثرت‌گرایی دیده می‌شود که در آن کشورهای گوناگون شمال و جنوب می‌توانند بازی‌گر عمده باشند.

با این همه آنچه که برای نظام جهانی اهمیت دارد، و بسیاری از نظریه‌پردازان نیز به آن اشاره کرده‌اند، همان تداوم و پویایی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری است، و تمامی قدرت‌های موجود نظامی و اقتصادی اصلی جهان بر سر آن توافق دارند. بدین ترتیب نوعی اجماع تمام عیار جهانی بر سر حفظ و تداوم کارکرد اقتصاد سرمایه‌داری در میان اکثریت کشورهای جهان اعم از کشورهای بزرگ و کوچک و میانه وجود دارد که هر گونه مخالفت با آن با مقاومت شدید جهانی روبرو می‌شود. نظام بین‌المللی چه با توجه به ماهیت جهانی آن یعنی نظام جهانی سرمایه‌داری و چه با توجه به آرایش نیروهای اصلی آن، نوعی قوائد بازی برای حفظ و تداوم

نظام بوجود آورده است که هیچ‌گونه حرکت چالش‌گرایانه در خارج از آن را با توجه به خطرات آن برای کل نظام، تحمل نمی‌کند.

نظام جهانی و پاسداران اصلی آن، یعنی کشورهای عضو سوپر بلوک صنعتی شمال در رابطه با مناطق عمده جهان که به لحاظ اقتصادی و سیاسی و فرهنگی اهمیت محوری برای تداوم و یا توقف اقتصاد سرمایه‌داری دارد، بسیار حساس بوده و هر گونه چالش برآمده از این مناطق را علیه منافع خود برنمی‌تابد.

خاورمیانه با توجه به نقش محوری خود در اقتصاد سرمایه‌داری، یعنی فراهم آوردن مواد خام مورد نیاز چرخش چرخه‌های صنعت و تولید، بیش از هر منطقه‌ای از جهان، برای نظام جهانی از اهمیت برخوردار است. مساله دیگری که باعث می‌شود خاورمیانه برای نظام جهانی و بازیگران اصلی آن اهمیت بیش از پیش داشته باشد، وجود اسرائیل است. اجماع کشورهای عمده صنعتی جهان برای حفظ موجودیت اسرائیل و رویارویی با هر گونه حرکت جهت نابودی آن باعث افزایش اهمیت خاورمیانه می‌شود. از آنجا که ایدئولوژی‌های رادیکال پان عربیسم و بنیادگرایی اسلامی می‌تواند علاوه بر مساله جریان نفت، موجودیت اسرائیل را نیز با چالش مواجه سازد، نظام جهانی و بازیگر اصلی آن، یعنی سوپر بلوک صنعتی شمال، نسبت به هر کشوری که قدرت و مشروعیت خود را بر این اساس استوار سازد حساسیت خاص داشته و با یک اجماع گسترده به رویارویی آن می‌پردازد.

همین اهمیت خاورمیانه و حساسیت بازیگران اصلی نظام جهانی نسبت به آن تبیین‌کننده بسیاری از دگرگونی‌های اساسی خاورمیانه در سال‌های پیش و پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی می‌باشد. پیش از جنگ سرد، مهار ایدئولوژی رادیکال پان‌عربیسم به ویژه نوع ناصری آن در مصر، نمونه آشکاری از مقابله نظام جهانی با چالش‌گران منطقه‌ای در خاورمیانه بود. گرچه ناصریسم در درجه نخست، چالشی ضد اسرائیلی بشمار می‌رفت، اما احتمال گسترش آن در کشورهای نفت‌خیز منطقه می‌توانست چالش‌های بزرگی برای اقتصاد جهانی نیز فراهم کند.

به همین جهت بود که مصر دوره ناصری از اواسط دهه ۱۹۵۰ در چهار چوب سیاست‌های مهار قرار گرفت و قدرت ناصر در جنگ ۱۹۵۶ و از آن مهمتر محاصره اقتصادی و سرانجام جنگ ژوئن ۱۹۶۷ در هم کوبیده شد. رژیم‌های بعثی سوریه و عراق نیز در سال‌های دهه ۱۹۷۰ در معرض سیاست‌های مهار قرار گرفتند، و این امر در مورد سوریه در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ و پس از آن تحقق پیدا کرد. رادیکالیسم بعث عراقی در سال‌های دهه ۱۹۸۰ برای رویارویی با انقلاب اسلامی ایران و ادامه جنگ علیه آن از چالشگری برای نظام جهانی دست

کشید و در راستای سیاست‌های آن نیز گام برداشت. به همین دلیل بود که بازیگران اصلی نظام جهانی در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ از عراق در برابر ایران حمایت‌های نظامی و سیاسی می‌کردند.

حفظ توازن قوای منطقه ای

یکی از قواعد بازی نظام جهانی، رعایت توازن‌های منطقه‌ای بوده است. در هیچ یک از مناطق جهان یک قدرت، به ویژه قدرت چالشگر، اجازه مسلط شدن بر کل منطقه را پیدا نمی‌کند. مهار جمال‌عبدالناصر، مهار عراق و مهار ایران در راستای همین حفظ قواعد بازی بوده است. شکل‌گیری جدید آرایش نیروها بویژه در رابطه با بازیگران محوری نظام جهانی به لحاظ نظامی و اقتصادی و سیاسی پس از پایان جنگ سرد، پابندی آنها به حفظ قواعد بازی را بیشتر کرده است، چرا که در صورت وجود چالش، قدرت‌های رقیب دیروز، یعنی آمریکا و روسیه، امروزه بر سر ضرورت رویارویی با آن توافق کامل دارند. از آنجا که نیروهای چالشگر برای نظام جهانی برخلاف دوره جنگ سرد از توان مانور در سایه وجود ابرقدرت شوروی برخوردار نیستند، آسیب‌پذیری بیشتری در برابر اقدام یکپارچه سوپر بلوک صنعتی شمال دارند و با سرعت بیشتری در معرض رویارویی سیاسی، نظامی و اقتصادی قرار می‌گیرند.

برخورد با بنیادگرایی رادیکال طالبان-القاعده در افغانستان و رادیکالیسم پان عربی بعثی در عراق تحت رهبری صدام حسین در سال‌های نخست قرن بیست و یکم نمونه‌های مهم رویارویی سریع سوپر بلوک صنعتی شمال یعنی کارگزار اصلی نظام جهانی، با چالش‌های منطقه‌ای بوده‌اند. رادیکالیسم بنیادگرایانه، مادامی که به صورت چالش اساسی برای نظام جهانی در نیامده بود چندان مورد توجه نبود. نمونه آن گروه‌های رادیکال اسلام‌گرای مصر در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بودند، که نه تنها حساسیت‌های آمریکا و سایر بازیگران نظام جهانی را برنینگ‌نیتند، بلکه مورد پشتیبانی آن نیز قرار گرفتند. گروه‌های رادیکال اسلام‌گرا در طول سال‌های دهه ۱۹۸۰ در جریان مبارزه مشترک با شوروی در افغانستان، با پشتیبانی نظامی، مالی و سیاسی آمریکا و سایر بازیگران نظام جهانی سرمایه‌داری روبرو شدند. مسئول تدارکات سازمان اطلاعات آمریکا (CIA) در اواسط دهه ۱۹۹۰ گفته بود که سازمان مذکور بیش از دو میلیارد دلار در افغانستان برای رویارویی با شوروی هزینه کرده بود که این پول از طریق پاکستان به سوی گروه‌های رادیکال اسلامی در حال جنگ با شوروی هدایت می‌شد (Jihad in America, 1995).

با پایان یافتن اشغال شوروی در افغانستان و احتمال تبدیل شدن رادیکالیسم اسلامی موجود در آنجا (افغان‌های عرب و سازمان القاعده) به حرکتی علیه منافع نظام جهانی سرمایه‌داری و بویژه کشورهای صنعتی غرب، پشتیبانی از آنها به پایان رسید و در مواردی نیز

(نظیر ترور مشکوک عبدالله العزام رهبر و نظریه‌پرداز اصلی القاعده و عرب‌های افغان در ۱۹۸۹) با آنها رویارویی نیر صورت گرفت. چرخش القاعده و حامیان آن به سوی دشمنی با آمریکا و سایر بازیگران نظام جهانی سرمایه‌داری از اواسط دهه ۱۹۹۰، و زیر پا گذاشتن قواعد بازی حاکم بر نظام جهانی و در نتیجه پیامدهای آن برای موازنه قوای منطقه‌ای و جهانی، اقتصاد سرمایه‌داری و ایدئولوژی آن لیبرالیسم، باعث شد تا آمریکا و متحدان آن، یعنی سایر اعضاء سوپر بلوک صنعتی شمال، به رویارویی شدید با آن پردازند.

اتحاد یک رژیم بنیادگرای منطقه‌ای (طالبان افغانستان)، با رادیکالیسم القاعده، و در پی آن عملیات گسترده این سازمان در آمریکا در یازده سپتامبر ۲۰۰۱، ضرورت رویارویی با چالش جدی نوین را شتاب بخشید. هنگامی که رژیم طالبان به اتحاد استراتژیک با القاعده و بن‌لادن دست زد و درخواست آمریکا و متحدان آن در سوپر بلوک صنعتی شمال برای تحویل دادن بن‌لادن یا اخراج او از افغانستان را نپذیرفت، مقابله با طالبان و از سر راه برداشتن این رژیم در کانون استراتژی نظام جهانی قرار گرفت. ناآگاهی القاعده و طالبان از قواعد بازی حاکم بر نظام جهانی باعث شد که نتوانند پاسخ گسترده آمریکا را پیش‌بینی کنند. آنها گمان می‌کردند که ایالات متحده همانند سال‌های دهه ۱۹۹۰ به اقدام نظامی محدود در سطح پرتاب چند موشک بر افغانستان بسنده خواهد کرد. آنها هرگز پیش‌بینی نمی‌کردند که تمامی کشورهای بزرگ صنعتی برای رویارویی با القاعده و طالبان و روی کار آوردن یک رژیم غیر چالشگر دست به اقدام هماهنگ بزنند.

نمونه دیگر ناتوانی بازیگران منطقه‌ای برای درک قواعد بازی حاکم بر نظام جهانی و زیانی که از این راه دید، سیاست‌های رژیم بعث عراق در دوران صدام حسین در سال‌های دهه ۱۹۹۰ و سال‌های نخست قرن بیست و یکم بود. صدام حسین که در جریان سال‌های جنگ ایران و عراق از پشتیبانی نظامی، سیاسی، اقتصادی و اطلاعاتی آمریکا و متحدان آن برخوردار بود با یک برداشت نادرست در جریان ادعاهای خود علیه کویت به این نتیجه رسید که در صورت اقدام علیه این کشور با واکنش سخت نظام جهانی روبرو نخواهد شد.

این درک نادرست و ناآگاهی از قواعد بازی حاکم بر نظام جهانی باعث شد تا صدام حسین به کویت حمله کرده و این کشور را اشغال کند. این اقدام توازن قوای منطقه‌ای را بهم می‌زد و می‌توانست کنترل ذخایر نفت را در اختیار یک رژیم دارای ایدئولوژی پان عرب رادیکال قرار دهد. انضمام کویت به عراق برای موجودیت اسرائیل نیز، با توجه به شعارهای آن زمان صدام حسین علیه صهیونیسم، خطرناک بود و باعث شد تا یک ائتلاف گسترده جهانی و منطقه‌ای برای رویارویی با آن شکل بگیرد. این ائتلاف در نهایت به جنگ تمام عیار علیه صدام حسین در ۱۹۹۱ و بیرون کردن ارتش عراق از کویت انجامید (Ismael, 1994) تداوم

سیاست‌های مبتنی بر عدم درک فوائد بازی نظام جهانی از سوی صدام حسین در سال‌های پس از بحران کویت در دهه ۱۹۹۰ و اوایل قرن بیست و یکم، بسیج بازیگران نظام جهانی علیه او و فروپاشی نظام بعثی را در ۲۰۰۳ به دنبال آورد.

انسجام نظام بین‌المللی و آرایش نیروهای آن پس از پایان جنگ سرد و نظام دو قطبی، باعث شد تا بازیگران اصلی نظام بین‌المللی بر سر منافع مشترک یعنی تداوم اقتصاد بازار به توافق برسند. گرچه گاه اختلافات اندکی میان بازیگران مذکور که هگی عضو سوپر بلوک صنعتی واحد شمال هستند، بر سر سیاست‌های در پیش گرفته شده بروز می‌کند، و ما نمونه آن را در مورد عراق و سرنگونی صدام حسین دیدیم، اما این بدان مفهوم نیست که آنها بر سر اصول اساسی نگهدارنده نظام جهانی اختلاف نظر دارند.

اتفاق آراء بر سر منافع کلی نظام جهانی و اصول حاکم بر آن باعث شده است، تا با وجود تفاوت‌های موجود بر سر سیاست‌ها، مشکل عمده‌ای در راه اجرای تصمیمات عمده‌ترین بازیگران سوپر بلوک صنعتی، یعنی ایالات متحده آمریکا، بوجود نیاید. دیگران در صورت عدم همراهی، حداقل سکوت را رعایت کرده و اجازه می‌دهند تا بازیگر اصلی به اجرای تصمیمات خود بپردازد. سیاست ایالات متحده آمریکا برای سرنگونی صدام حسین از نمونه‌های این انسجام و یکدستی نظام جهانی و بازیگران اصلی آن بوده است.

بی‌تفاوتی و در واقع همراهی ضمنی بازیگران سوپر بلوک صنعتی با سیاست‌های تازه خاورمیانه‌ای ایالات متحده به ویژه طرح خاورمیانه بزرگ در همین راستا قابل تبیین بوده است. تقسیم‌بندی دوستان و دشمنان ایالات متحده و غرب در خاورمیانه در رابطه با دولت‌های سرخ نیز به همین ترتیب است (Pollack, 2006).

طبیعی است که شیوه برخورد بازیگران اصلی سوپر بلوک صنعتی شمال با چالشگران نظام جهانی و آنها که قواعد بازی جهانی و منطقه‌ای را زیرپا گذارده‌اند، یکسان نبوده و نیست. میزان قدرت نیروهای چالشگر، شیوه برخورد با آن را از سوی بازیگران اصلی نظام جهانی تعیین می‌کند. برخی کشورهای ضعیف چالش‌گر نظیر نظام طالبان در افغانستان در یک مرحله از پای درمی‌آیند، و برخی دیگر نظیر رژیم بعث عراق در طول چند سال و از طریق تضعیف تدریجی و لرزان کردن پایه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و نظامی آن. اعمال تحریمات اقتصادی، تحریم‌های نظامی و قطع رابطه، و نیز ضربه زدن به زیرساختارهای اجتماعی و انسجام آن از طریق ایجاد شکاف‌های گوناگون، نظیر شکاف‌های قومی، و در نهایت وارد ساختن ضربه نظامی در مورد رژیم بعث عراق به کار گرفته شده است. وجود گروه‌های اقلیت مذهبی و زبانی در میان جوامع چالشگر فرصت مناسبی بدست بازیگران محوری نظام جهانی

می‌دهد تا با تبدیل مسایل قومی داخلی به مسایل منطقه‌ای و بین‌المللی، رژیم‌های چالش‌گر را با بحران‌های گسترده داخلی مواجه سازند (Binder, 1999).

نتیجه

خاورمیانه، همانگونه که کارل براون سال‌ها پیش اعلام کرد، یکی از بین‌المللی‌ترین و رخنه‌پذیرترین مناطق جهان بوده است (Brown, 1984). با این همه رویدادهای کلان در سطح نظام جهانی، قواعد بازی بین‌المللی خاورمیانه‌ای را دچار تغییر و تحول کرده است. آگاهی یا ناآگاهی از این رویدادها و قواعد بازی حاکم بر نظام جهانی به ویژه در رابطه با خاورمیانه، نقش بسیار مهمی در سیاست‌ها و تصمیم‌گیری‌های بازیگران منطقه‌ای داشته و قدرت و ضعف آنها را مشخص کرده است.

در این پژوهش در پی تبیین سیاست‌های بین‌المللی خاورمیانه‌ای بودیم. مقایسه تغییر و تحولات پیش و پس از پایان جنگ سرد نشان می‌دهد که تحولی مهم در رابطه با توازن قوا و آرایش نیروها در سطح نظام جهانی روی داده است و برخلاف دوره‌های پیشین، امروزه رقابت اساسی میان بازیگران نظام جهانی وجود ندارد، بلکه یک سوپر بلوک صنعتی شمالی در محور نظام جهانی قرار گرفته و قواعد بازی حاکم بر آن را تعیین می‌کند. همچنین مقایسه سیاست‌های بین‌المللی خاورمیانه پیش از جنگ سرد (مساله شرق از آغاز قرن ۱۹، بازی بزرگ در نیمه دوم قرن نوزدهم و دوران جنگ سرد ۱۹۹۱-۱۹۴۵) نشان می‌دهد که جبهه‌گیری پیشین بازیگران محوری نظام جهانی در برابر یکدیگر از میان رفته است و امکان مانور بازیگران منطقه‌ای برای تامین منافع و افزایش قدرت ملی، چندان وجود ندارد.

ناآگاهی از قواعد جدید بازی حاکم بر نظام جهانی در سطح خاورمیانه باعث از میان رفتن امپراطوری عثمانی در اوایل قرن بیستم، رژیم طالبان و رژیم بعث عراق (آغاز قرن بیست و یک) شده است. طرح جایگاه خاورمیانه در نظام بین‌المللی معاصر و تاکید بر ضرورت شناخت قواعد بازی حاکم بر آن بدین معنی نیست که نظام جهانی در حال حاضر جنبه تک قطبی کامل داشته و امکان هر گونه مانور و افزایش قدرت و تامین منافع از سوی بازیگران غیرمحوری در آن امکان‌پذیر نیست. به عبارت دیگر، نشان دادن شیوه‌های برخورد بازیگران محوری نظام جهانی، یعنی سوپر بلوک صنعتی شمال با چالشگران منطقه‌ای به مفهوم توصیه تسلیم محض در برابر سیاست‌های آنها نیست. گرچه به لحاظ نظامی، امکان به چالش کشیدن قدرت سخت‌افزاری بازیگران محوری وجود ندارد، اما به لحاظ اقتصادی و فرهنگی و با درک قواعد بازی حاکم بر آن می‌توان به افزایش قدرت ملی و تغییر جایگاه خود در نظام جهانی دست زد.

واقعیت این است که نظام جهانی در حال حاضر، برخلاف ادعای برخی نظریه‌پردازان و سیاستمداران آمریکا، نظامی مبتنی بر تک قطبی تمام عیار نیست و همانگونه که در بحث نظری پژوهش اشاره شد، بیشتر به دیدگاه‌های جوزف نای نزدیک است تا دیدگاه افراطی افرادی چون چارلز کراتامر و نظایر وی. گرچه نظام جهانی به لحاظ نظامی به نوعی تک قطبی است و هیچ کشوری قدرت هموردی نظامی با ایالات متحده آمریکا را ندارد، اما به لحاظ اقتصادی و فرهنگی نظامی سه قطبی و چند قطبی است.

بدین ترتیب بازیگران کوچک منطقه‌ای، همانند ایران، که به لحاظ اقتصادی و فرهنگی از توان نسبتاً بالایی برخوردارند می‌توانند با شناخت قواعد بازی حاکم بر نظام جهانی و با بکارگیری توان اقتصادی و فرهنگی خود به افزایش قدرت و اعتبار خود در جامعه بین‌المللی بیفزایند. این البته بیش از هر چیز به در پیش گرفتن سیاست‌های واقع‌گرایانه مبتنی بر منافع ملی بستگی دارد و نه سیاست‌های فراملی که می‌تواند با به چالش کشیدن قواعد بازی حاکم، نظام جهانی و بازیگران محوری آن، یعنی کشورهای عضو سوپر بلوک صنعتی شمال را به واکنش وادارد. تجربه کشورهای چالشگری همانند رژیم بعث عراق، یا سازمان القاعده و حامی آن دولت طالبان در افغانستان می‌تواند برای سایر بازیگران منطقه‌ای و جنوب مفید افتد.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. احمدی، حمید (۱۳۷۷)، ریشه های بحران در خاورمیانه. تهران، کیهان.
۲. ازغندی، علیرضا، (۱۳۸۳). "سازنده گرایی: چهارچوبی تئوریک برای فهم سیاست خارجی ایران"، دانشنامه حقوق و سیاست. شماره ۱.
۳. حاج یوسفی، امیر محمد، (۱۳۸۲). ایران و رژیم صهیونیستی. دانشگاه امام صادق.
۴. والرشتین، ایمانوئل، (۱۳۷۶). "انیده نظام جهانی سرمایه داری پس از جنگ سرد"، ترجمه حمید احمدی. راهبرد، شماره ۱۳.

ب. خارجی:

1. Abdul khalil, As' ad, (1992) "A New Arab Ideology?" Rejuvenation of Arab Nationalism, "in *Middle East Journal*.
2. Barnovski, Marcy and Kufman, L.A, Robinson Billy, (1991), "What will this War Mean," in *The Gulf War Reader*.
3. Berman, Larry and Bruce W. jentleson, (1991), "Bush and the Post Cold War World, New Challenges for American leadership," *The Bush Presidency: First Appraisals*, Collin Campbell, S.J. Berst A. eds, Rockman. Chatham House.
4. Binder, Leonard, (1999) *Ethnic conflict and International Politics in the Middle East*, Los Angeles: University of California.
5. Brown, Carl L. (1984). *International Politics and the Middle East: Old Rules, Dangerous Games* (New Jersey: Princeton University press.

6. Brzezinski, Zbigniew (1991), "Selective Global Commitment," **Foreign Affairs**, 70. 4:1-20.
7. Chomsky, Noam, (1991). "What we say goes": the Middle East in the new world order, **Z Magazine** (May).
8. -----, (1991). "The use and Abuse of UN", in *The Gulf War Reader*.
9. Cleveland, William. (2004). *A History of the Modern Middle East*. London: Westview Press,
10. Cox, Robert (1987), **Production, Power and World Order**, Columbia University Press.
11. Fuller, Graham (1990), "The Middle East in the US-Soviet Relations," **The Middle East Journal**, 44, no. 3.
12. Gaddis, John Lewis, (1991), "Toward post-cold War World," **Foreign Affairs**. Vol. 70. No. 2
13. Gause, Gregory F., "Theory and System in Understanding Middle East International Politics: Reading Paul Noble's "The Arab System: Pressure, Constraints and Opportunities", <http://www.uvm.edu/~fgause/paul.htm>
14. Gerges, fawaz (1994) *The Super Powers and the Middle East: Regional and International politics, 1955-1967* West view publishers.
15. Giddens, Anthony (1984) *The Constitution of society .outline of the theory of structuration*, .Cambridge.
16. Guddy, D. L., "A chronological history of the New World Order", Http://www.worldnewsstand.net.2001/article/nwo_history .htm.
17. Halliday, Fred, (2005). *The Middle East in International Relations* (Cambridge: Cambridge University Press.
18. -----, (1996) *Islam and the Myth of Confrontation*. London: I. B. Tauris.
19. Hinnebusch, Raymond, *The International Politics of the Middle East*, (Manchester: Manchester University press, 2003).
20. Huntington, Samuel (1996), *The Clash of civilization and the remaking of World order*, New York, Simon and Schuster .
21. Ismael, Tareq, and Ismael, Jacquiline, *the Gulf War and the New World Order: International relations of the Middle East* (University Press of Florida, 1994).
22. Jawad, Haifaa A., *the Middle East in the New World Order*, (New York: Palgrave and McMillan, 1994).
23. Korany, Bahgat, and Ali Hillal. Dessouki, (1984), **The Foreign Policies of Arab Stets, Boulder.**
24. Law, John. (1992) Are The Courts Courting Disaster?, **Middle East International**, 428:3-4.
25. Lenczowski, George (1980) **the Middle East in World Affairs**, Ithaca, NY: Cornell University Press.
26. Macfarlane, Neil, S., (1991), "the impact of superpower collaboration on the third world," in the third world security in the post cold war Era, pp. 125-145.
27. -----, (1990) "Superpower Rivalry in the 1990s" **The Third World Quarterly** vol, XII, no.1 (January).
28. Nye, Joseph S., "What New World Order?" *Foreign Affairs* (Spring 1992).
29. Plesa, Dana Gabriela and Stoenescu, dan, *International relations and Globalization in the Middle East* (New York: American centre for International policy studies, 2005).
30. Pollack, Kenneth M., "Grand Strategy: Why American Should Promote a New Liberal Order in the Middle East", *Blueprint Magazine* (July 22, 2006).
31. Sadiki, Larbi, "Al- La Nidam: An Arab View of New world (Dis) order," *Arab Studies Quarterly*, no. 17 (Summer 1995): 1-22.
32. Sifry, Mcahl L. and Cref, Christopher, Eds, *the Gulf War: History, Documents*,

- Opinions* (New York: Times Books, 1991).
33. Telhami, Shelbi and Barnett, Michael, *Identity and Foreign Policy in the Middle East* (Ithaca: Cornell University press, 2002).
 34. Tibi, Bassam, (1994). *Conflict and War in the Middle East: Regional Dynamic and the Superpowers*. New York: St. Martin Press.
 35. -----, (1998), *the Challenge of Fundamentalism: Political Islam and the New World Disorder*. Berkley: University of California press.
 36. Wallerstein, Immanuel, (1997), *the Modern World System: Capitalist Agriculture and the Origins of the European World Economy in the Sixteen .*
 37. Century, Academic Press ;(August 1997).
 38. Wass, Murray, (1991), "What Washington Gave Saddam for Christmas", In Sifyr.MIcahl L.and Cref, Christopher, Eds, **the Gulf War: History, Documents, Opinions** (New York: Times Books).
 39. Waltz, Kenneth, (1979) *A Theory of International Politics*, McGraw-Hill Humanities.
 40. Wendt, Alexander, (1987), "The agent –structure problem in international relations theory" in **International Organizations**, vol. 14, no.3.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

"دولت و جامعه مدنی در تئوری روابط بین‌المللی"، سال ۷۶، شماره ۳۶ - "ساختارگرایی در نظریه روابط بین‌الملل، از والرشتین تا والتز"، سال ۷۶، شماره ۳۷ - "احیاء نظریه دولت در علوم سیاسی"، سال ۷۶، شماره ۳۸ - "دین و ملیت در هویت ایرانی"، سال ۸۴، شماره ۶۷ - "فرایندهای سیاسی - اجتماعی و ظهور گفتمان پست صهیونیسم در اسرائیل"، سال ۸۵، شماره ۷۱ - "ناسیونالیسم، مشکله هویت و دولت ملی در تئوری اجتماعی"، سال ۸۶، شماره ۴. "پیوستار تاریخی جنبش‌های اجتماعی - سیاسی معاصر ایران"، سال ۸۷، شماره ۴.